

نشانه چشمگیری از استقرار عربان در کرانه های خلیج فارس در دوران پیش از میلاد در دست نیست. امواج عربان مهاجر از داخل عربستان به کرانه های خلیج فارس از یک یا دو قرن پیش از پیدایش اسلام آغاز شد.^۳ سرزمین های مسندم و عمان شمالی در عصر هخامنشی در مالکیت یک ایرانی به نام دارا پسر دارا پسر بهمن بود.^۴

قلمرو ایران در آن سوی خلیج فارس

هخامنشیان از موقعیت استراتژیک تنگه هرمز بهره فراوان گرفتند و ناوگان دریایی خود را برای کشف راه های دریایی پیوند دهنده هند و مصر به ایران و خلیج فارس، گسیل کردند. آنان سیستم کانال های آبرسانی زیرزمینی «قنات» را به چهار گوشه گیتی (چهار کشوری که امپراتوری فدراتیو ایران را تشکیل می داد) معرفی کردند (نگاه کنید به *Evolution of Eastern Iranian Boundaries*، تز دکتری پیروز مجتهدزاده - دانشگاه لندن).

سیستم قنات در دوران داریوش شاه هخامنشی (۴۸۲-۵۲۱ پیش از میلاد) به عمان و کرانه های جنوبی خلیج فارس معرفی شد و اکنون در آن دیار «فلج - افلاج» خوانده می شود. دکتر ویلکینسن *John Wilkinson* در تأیید این حقیقت می نویسد:

«سلیمان (حضرت سلیمان در روایات یهود و اسلام) همان شخصیت افسانه ای پیامبر سلیمان *King Solomon* است که ارتباطش با ملکه (سبا) در فرهنگ های باختر زمین شهرت فراوان دارد. شاید چیزی که مورد آشنایی کمتر باشد این حقیقت است که در ایران، سلیمان به گونه ای مهم با وجود افسانه ای جمشید (جم) برابر شناخته می شود. به این ترتیب، جمشید - برابر با سلیمان - بود که پرسپولیس (تخت سلیمان، تخت جمشید) را بنا کرد، نه هخامنشیان. این مسأله در برخورد با تاریخ عمان اهمیت دارد، چون هنگامی که سلیمان از عمان دیدن کرد و ساختن قنات را در آنجا دستور داد، هنگامی بود که وی از استخر، یعنی پرسپولیس - پایتخت هخامنشیان - به بیت المقدس - شهر واقعی سلیمان - می رفت.»^۵

آنچه ویلکینسن در این بحث جالب، مورد توجه قرار نداده، این حقیقت است که وجود افسانه ای جمشید جم - همان داریوش شاه هخامنشی است که بنای تخت جمشید را به پایان

نگاهی به جغرافیای تاریخی خلیج فارس

ایرانیان در خلیج فارس*

● نوشته: دکتر پیروز مجتهدزاده - دانشگاه لندن

● این مقاله گونه گسترده گزارشی است که برای دائرة المعارف ایرانیکا *Encyclopaedia Iranica* چاپ دانشگاه کلمبیا ایالات متحده تهیه شده است. گرچه این نوشتار شامل تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی جاری در منطقه خلیج فارس نیست، ولی می تواند جنبه هایی از پیوند فرهنگی، قومی و تاریخی میان ایران و کشورهای عربی آن سوی خلیج فارس را نمایان سازد و زمینه هایی برای دوستی و نزدیکی سیاسی بیشتر میان ایران و آن کشورها فراهم آورد.

علاوه بر مجمع الجزایر بحرین، بخش شمال باختری شبه جزیره قطر و استان های حسا و قطیف عربستان سعودی را نیز در برمی گرفت. منطقه اخیر، از این پس، در این نوشته، «بحرین کرانه ای دریایی» خوانده می شود.

انسان های نخستین در کرانه های جنوبی خلیج فارس

برخی تئوری ها اصل مردم خلیج فارس را به آمیخته ای از سه شاخه نسل انسان باستانی در کرانه های این دریا در هزاره دهم پیش از میلاد می رساند. این سه شاخه عبارت بوده است از: دراویدیان *Dravidian* کرانه های مکران که در میان بلوچان فاتح حل شدند؛ سامی نژادان داخل شبه جزیره عربستان که حامی نژادان یا سیاهان بومی *Eur-Negrito* را در درون خود حل کردند؛ و ایلامیان جنوب باختری ایران.^۲ برخی منابع سخن از اسکان گروه های سومری و فنیقی و بابلی در آن دیار دارد. نقشه سیاسی خلیج فارس در قرون نزدیک تر به تاریخ میلادی، نقشه ای بود با طبیعتی ساده. سراسر منطقه کرانه ای جنوب خلیج فارس جناح جنوبی امپراتوری هخامنشی (۳۳۰-۵۵۹ پیش از میلاد) را تشکیل می داد.

ایرانیان کرانه های جنوبی خلیج فارس به سه گروه تقسیم می شوند: ساکنان اصلی و بومی منطقه؛ فرزندان مهاجران در قرون میانه میلادی؛ و مهاجران در روزگاران اخیر. از این سه، گروه های اول و دوم تا اندازه زیادی با دیگر ساکنان منطقه در آمیخته و میان آنان حل شده اند، در حالی که بخش درخور توجهی از گروه سوم همچنان ایرانی شناخته می شوند.

ساکنان اصلی و بومی منطقه

گروه هایی از ساکنان اصلی بخش های گوناگون کرانه های جنوبی خلیج فارس همچنان نشانه هایی از اصل ایرانی خود را حفظ کرده اند. غیر از بین النهرین که دو هزار سال از ۲۵ قرن گذشته - از میانه قرن ششم پیش از میلاد تا میانه قرن هجدهم میلادی، به جز دو قرن نخستین خلافت عباسیان - جزو ایران بوده^۱ و بیشتر مردمانش از اصل ایرانی هستند، دو منطقه دیگر که محل تمرکز مردم ایرانی الاصل است، در کرانه های عربی خلیج فارس وجود دارد. این دو عبارت است از شبه جزیره مسندم، واقع در جنوب تنگه هرمز - عمان شمالی؛ و سرزمین بحرین با تعاریف جغرافیایی باستانی که

و حکومت ایران بر این کرانه‌ها در دوران ساسانیان (۲۲۴-۶۵۱ میلادی) بسیار استوار شد.

در دوران پادشاهی اردشیر پاهکان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) سردودمان ساسانیان بود که نخستین مهاجران عرب به کرانه‌های خلیج فارس روی آوردند. وی شاه آنان را که «سنترق» Sanatraq نام داشت شکست داد و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را پس گرفت.^۸ با این حال دست‌اندازی عربان به قلمرو ایران در جنوب خلیج فارس ادامه پیدا کرد. شاهپور دوم (۳۲۵-۳۰۹) آنان را شکست سختی داد و مهاجرشان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را متوقف ساخت، گرچه این توقف کوتاه مدت بود.^۹

بعد از آن تاریخ، مهم‌ترین موج مهاجرت عربان هنگامی روی داد که گروه شنوعه Shanua از شبه جزیره عربستان در بخش کوهستانی شبه جزیره مسندم Musandam و عمان داخلی استقرار یافتند. این مهاجرت در دورانی پیش آمد که قبادیان از سوی ساسانیان بر سرزمین عمان و مسندم حکومت می‌کردند (اوایل قرن ششم میلادی). شاید در رابطه با این مهاجرت به داخل عمان بود که عناصری از کنده Kinda نیز به منطقه کوهستانی جبل کینه در نزدیکی واحه بوریمی وارد شدند. مهاجران دیگر عرب که در بخش بیابانی و سرحدی عمان فرود آمدند، فدراسیون عَضد Azd را به وجود آوردند.

ایجاد این فدراسیون در واقع زمینه اولیه را برای تشکیل کشور عمان در دوران بعد از اسلام فراهم آورد. حکمرانان ایرانی منطقه، در برخورد با این اتحاد بزرگ قبیله‌ای میان مهاجران عرب، راهی نیافتند جز آنکه به تازه‌واردان درجه‌ای از خودمختاری - به رهبری ایلی خود آنان - بدهند.

سرزمین عمان در آن دوران «مازون» Mazun خوانده می‌شد، درحالی که نام «عمان» به گونه «اومانا - Umana» وجود داشت و به بندر صحار Sohar اطلاق می‌شد.

دکتر ویلکینسن که از عمان شناسان بسیار معتبر است، با استفاده از اسناد کهن، از جمله تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری و شماری از اسناد چاپ نشده محلی، شرح گسترده‌ای درباره چگونگی حکومت ایرانیان بر عمان و کرانه‌های مسندم در روزگار ساسانیان و در رابطه با مهاجرت عربان به آن سرزمین‌ها دارد. وی اشاره می‌کند که مهاجران عرب در بخش‌های شمالی عمان و کرانه‌های دریای عمان و در سرحدات بیابانی خودمختاری کامل داشتند. پایتخت آنان «توام» Tu'am و بندر بازرگانی آنان «دبیا

مشهور آبیاری زیرزمینی «فلج» معرفی گردید و دارای منطقه بطنه فزونی گرفت.^۶

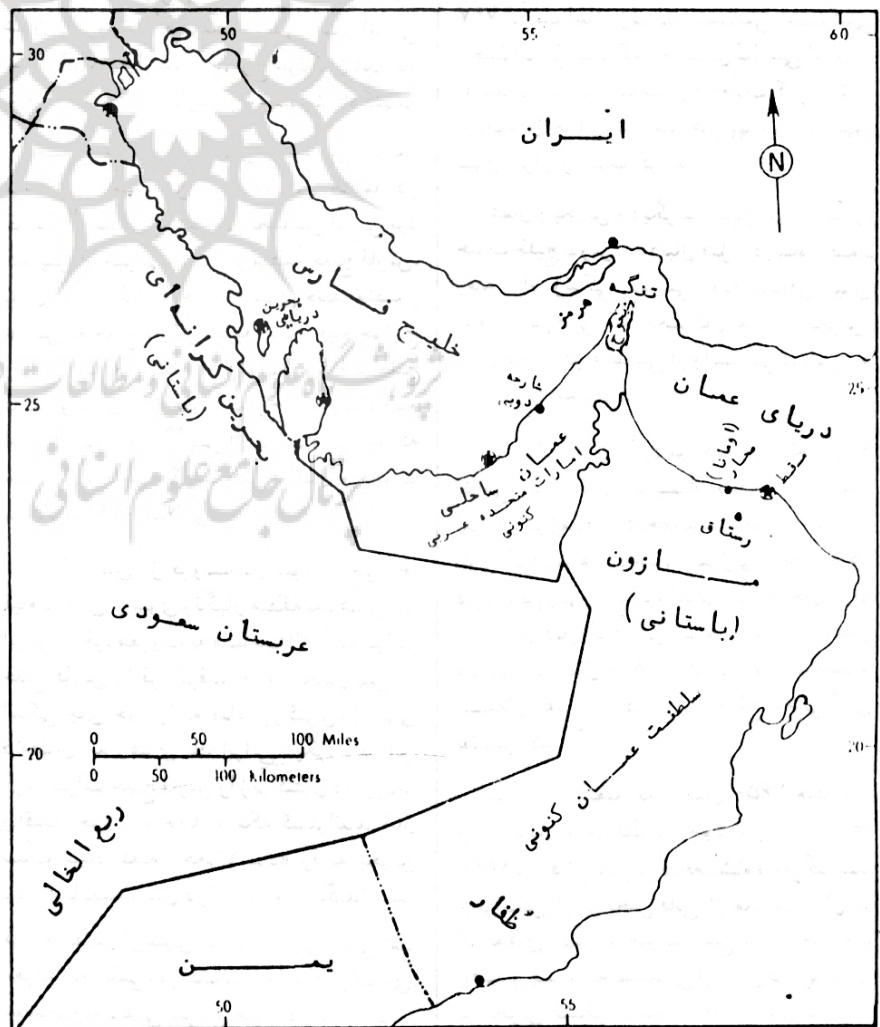
ایرانیان در عصر پارتیان (اشکانیان) (۲۷۰ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) پیشرفت چشمگیری در کار دریانوردی داشتند و بندرهای بر رونقی در کرانه‌های شمال و جنوب خلیج فارس ساختند. آثاری که آنان در تاریخ دریانوردی انسان متمدن برجای گذاردند فراوان و هنوز قابل تشخیص است. نه تنها آنان راه‌های دریانوردی را کشف کردند و روی نقشه آوردند و راهنماها (راهنامج عربی) را درست کردند و ناوهای استواری برای دریانوردی به آب‌های خاورزمین افکندند، بلکه برخی نام‌های فارسی را در کار دریانوردی به کار گرفتند که همچنان در زبان‌های خاور و باخترگیتی زنده است - مانند «ناو - Naval و Navy»، «ناوخدا و ناخدا - Nakhoda»، «سکان - سوکان Sokan»، «بار (به معنی بندر) در نام بندرهای چون زنگبار Zang + Bar، مالا بار Mala + Bar» و غیره.^۷

سکونت ایرانیان در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در دوران پارتیان گسترش بیشتری یافت

برد. این که داریوش هخامنشی، به دلیل یکی بودن با جمشید افسانه‌ای، و جمشید افسانه‌ای به دلیل یکی بودن با سلیمان پیامبر، همان پیامبر سلیمان تورات (عهد قدیم) باشد، درخور توجه و شایسته پژوهش است. دلایل تاریخی چندی وجود دارد که نگارنده را قانع می‌کند جمشید شاه پیشدادی همان داریوش، خشانتای هخامنشی است ولی بحث درباره آن در گنجایش این نوشته نیست.

گفته‌های ویلکینسن، به هرحال، تردیدی باقی نمی‌گذارد که سیستم قنات در عمان، همانند دیگر نقاط جهان، از سوی ایرانیان عصر هخامنشی معرفی شده و مسلم است که ایرانیان در آن دوران ساکنان بومی عمان و دیگر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بوده‌اند.

کتاب «عمان ۹۳» منتشر شده توسط دولت عمان، آوردن سیستم قنات به آن سرزمین را به کوروش هخامنشی نسبت می‌دهد و خاطرنشان می‌سازد که: «کوروش کبیر، بنیان‌گذار امپراتوری پارس، در قرن چهارم پیش از میلاد بر این سرزمین چیره شد و در نتیجه آن، سیستم



Diba» بود که اکنون «دبه Debah» خوانده می‌شود و جزو شارجه است.^{۱۰}

ایرانیان حکومت مستقیم بر بخش داخلی مازون (عمان) و بخش کرانه‌ای خلیج فارس را ادامه دادند و با عربانی که در آن دو بخش زندگی می‌کردند همانند دیگر ساکنان منطقه که «شهرودان» - به عربی «اهل البلاد» - خوانده می‌شدند، رفتار می‌کردند.

برای استحکام بخشیدن به حاکمیت تاریخی ایرانیان در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، خسرو انوشیروان ساسانی سازمان حکومتی کهن را دگرگون ساخت و سازمان نوینی زیر نظر دو طبقه نظامیان و زمین‌داران به وجود آورد. این دو طبقه را آن هنگام «اسوران» و «مرزبانان» می‌خواندند.

آنان مستقیماً در برابر فرماندار مستقر در «رستاق» - واقع در بخش داخلی عمان - مسئول بودند. رستاق که همچنان در کشور عمان وجود دارد، به سه دلیل به عنوان مرکز حکومت ایران در مازون انتخاب شده بود: نخست اینکه رستاق دسترسی نسبتاً آسانی به بندر بازرگانی «اومان» (صحرار کنونی) داشت. پادگان نظامی اصلی ایران در نزدیکی این بندر، در دمستگرد Damstgerd و در برج و باروی دما Dama در نزدیکی منطقه السیب کنونی واقع بود و بخش جنوبی کرانه‌های بطنه را زیر کنترل داشت؛ دوم اینکه رستاق منطقه‌ای بوده و هست با استعداد کشاورزی گسترده؛ سوم اینکه رستاق در قلب منطقه سکونت مهاجران شنوعه قرار داشت.^{۱۱}

به دنبال پذیرفتن موجودیت مهاجران عرب و دادن خودمختاری به آنان، فرماندار ایرانی مازون، شیخ کنفدراسیون قبایل مهاجر عرب را به عنوان مأمور پذیرفت و عنوان «جلودار» به وی داد. این واژه، با گذشت زمان، تغییر شکل یافته و به گونه «جولانده Julanda» درآمد که هنوز هم در عمان به همین صورت تکرار می‌شود. عنوان «جلودار» برابر مفهوم «رهبر» در فارسی، و «مقدم» در عربی بود (رهبران قبایل منطقه عمان شمالی هنوز هم «مقدم» خوانده می‌شوند). با دریافت عنوان جلودار، شیخ کنفدراسیون بر عربان مهاجر سروری یافت. همراه این عنوان، فرماندار ایرانی مازون حق جمع‌آوری مالیات از عربان را به وی داد و در مقابل، از وی خواست نظم و همزیستی میان قبایل عرب را حفظ کند.^{۱۲}

بیدایش دین اسلام به عربان مهاجر این امکان را داد که حکومت ایرانیان در آن سرزمین را برافکنند، ولی پیوندهای سیاسی میان سرزمین عمان و کرانه‌های جنوبی خلیج فارس با ایران به صورت‌های گوناگون برای قرن‌ها دوام یافت.

باقی مانده ساکنان ایرانی‌الاصل عمان شمالی، زندگی در آن دیار را ادامه دادند. برخی از میان جمعیت عربی منطقه حل شدند و برخی دیگر پدیده‌هایی از اصل ایرانی خود را تا امروز حفظ کرده‌اند. از میان این گروه، ریشه ایرانی کمازره Komazarah از کنفدراسیون قبیله‌ای شیحوح مسندم بیش از همه قابل تشخیص است.^{۱۳}

جای یادآوری دارد که نخستین فتوحات عرب در خلیج فارس در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب، صورت گرفت. وی «ابوحریه» از یاران پیامبر اسلام (ص)، را برای تصرف سراسر خلیج فارس روانه کرده بود. ابوحریه نخست بحرین را فتح کرد و از آنجا حکومت اسلام را به سراسر خلیج فارس گستراند.

علی بن ابی طالب (ع)، خلیفه چهارم و امام نخستین شیعیان، نخستین رهبر اسلامی بود که به جغرافیای سیاسی عمان توجه کرد. وی یکی از سران فدراسیون عربان عضدرا به عنوان حاکم عمان تعیین فرمود. گرچه این حکومت دوام چندانی نداشت، ولی ریشه اصلی تشکیل کشور عمان را پروراند. حکومت عضدی عمان اندکی پس از آن تاریخ از سوی خوارج سرنگون شد. این گروه، سراسر خلیج فارس را به شورش افکندند.

جنبش خوارج از سوی خازم بن خزیمه مرورودی، چهارمین امیر دودمان خزیمه در خراسان^{۱۴} سرکوب شد. وی نخستین ایرانی بود که، پس از چیرگی اسلام بر منطقه خلیج فارس، به آن دیار بازگشت. خازم از سوی خلیفه منصور عباسی به خلیج فارس گسیل شد تا قیام خوارج را در آن دیار فرونشاند. وی توانست سراسر خلیج فارس و عمان را از چنگ خوارج درآورده و قیام آنان را نابود سازد.^{۱۵} پس از این پیروزی بود که خازم دوباره به حکومت در خراسان و قایبات بازگشت (۷۴۹ میلادی).^{۱۶}

اندکی پس از فرونشاندن شورش خوارج، قیام دیگری از سوی زنگیان منطقه به رهبری یک ایرانی دیگر، معروف به «صاحب‌الزنگ» سراسر خلیج فارس را فرا گرفت. قیام زنگیان پس از اندکی جای خود را به قیام بزرگتری از سوی قرمطیان، به رهبری یک ایرانی دیگر، داد. این گروه سراسر خلیج فارس را زیر کنترل درآوردند و اقتدار خود را تا حجاز و مکه گستراندند. آنان سنگ سیاه کعبه «حجرالاسود» را به بحرین بردند و تا بیست سال در آن سرزمین نگهداشتند.

قیام قرمطیان از سوی ایرانی دیگری، یعنی امیر معزالدوله دلمی، فرونشاند. برادرزاده وی، عضدالدوله دلمی سراسر خلیج فارس را، برای

نخستین بار در تاریخ اسلامی، ضمیمه قلمرو دیلمیان ایران (آل بویه) ساخت (۶۶۷ هجری - برابر با ۹۷۷ میلادی).^{۱۷}

در سال ۲۵۶ هجری (۱۰۶۳ میلادی) عمادالدوله از سوی سلجوقیان کرمان، سرزمین عمان را فتح کرد. در اواخر قرن دوازدهم (میلادی) ابوبکر سعدزنگی (ممدوح شیخ سعدی)، از اتابکان فارس، عمان و بخش‌های دیگری از کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را زیر فرمان خود آورد.^{۱۸} این دوره از حاکمیت ایران بر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس تا آمدن پرتگالیان به منطقه، ادامه یافت. پرتگالیان عمان و بحرین و جزایر ایرانی تنگه هرمز را در اوایل قرن شانزدهم فتح کردند، ولی کنترل آنان بر این مناطق اندکی فراتر از یک قرن نبود.

امپراتوری صفوی در اوج اقتدار خود عمان و دیگر سرزمین‌های کرانه‌ای جنوب خلیج فارس را در سال ۱۶۰۲ از چنگ پرتگالیان درآورد.^{۱۹} حاکمیت ایران بر این مناطق، یک بار دیگر، از سوی نادرشاه افشار، در نیمه نخستین قرن هیجدهم، تحکیم شد. قتل نادر شاه در سال ۱۷۴۷، سرآغاز زلزله سیاسی سهمگینی محسوب می‌شود که جغرافیای سیاسی ایران را به شدت دگرگون ساخت و در مدت کمی بیشتر از یک قرن، جدایی سرزمین‌های پهناوری از چهار سوی ایران را سبب گردید.

عمان و بحرین و دیگر سرزمین‌های کرانه‌ای جنوب خلیج فارس، به دنبال قتل نادرشاه، رفته رفته راه زندگی سیاسی جداگانه‌ای پیش گرفتند، درحالی که حکمرانان عمان و بحرین، برای مدتی، گونه مبهمی از وابستگی سیاسی به ایران را ادامه دادند.

در اوایل قرن نوزدهم، هنگامی که امواج نظامی وهابی‌گری عربستان متوجه عمان شد، امام آن سرزمین از فتحعلیشاه قاجار درخواست یاری کرد. شاهزاده حسن میرزای قاجار، حاکم فارس، نیرویی را به فرماندهی صادق خان دولو روانه آن دیار کرد. این نیرو توانست وهابیان مهاجم را در سال ۱۸۱۱ شکست دهد و تمامیت و استقلال عمان را در برابر امواج وهابی‌گری تضمین کند.^{۲۰}

سیدان آل سعید که از سال ۱۶۵۰ حکومتی را در عمان و مسقط به وجود آوردند، در دهه ۱۸۲۰ قرارداتی با دربار فتحعلیشاه قاجار گذاشتند و براساس آن بر بخش‌هایی از مایملک ایران در کرانه‌های شمال و جنوب خلیج فارس حکومت یافتند و چند بار به نمایندگی از سوی دولت ایران، به بحرین لشکر کشیدند. اجاره بندرعباس و

لهجه‌ای عربی می‌دانند،^{۲۷} کتاب «عمان» اشاره می‌کند که مردم شیحوح به دو زبان سخن می‌گویند: فارسی و عربی.^{۲۸} این بیان با واقعیت برابر است، چنان که دو تن از افراد شاخه کمازره که در دسامبر ۱۹۷۷ در «خسب» Khasab، مهم‌ترین آبادی شیحوح در تنگه هرمز، با نگارنده گفت‌وگو کردند به لهجه‌ای فارسی سخن می‌گفتند که همانندی فراوانی با فارسی مورد استفاده در مناطق روستایی جنوب ایران داشت. زبان فارسی آنان به زحمت قابل درک بود و توأم با واژه‌هایی که در فارس کنونی جای ندارد و گاه به نظر می‌آمد از واژه‌های فراموش شده فارسی باستان است.^{۲۹}

از نظر سیاسی، کنفدراسیون شیحوح تا همین اواخر حکومت هیچ حاکمی را به رسمیت نمی‌شناخت. رفتار آنان نسبت به حکومت‌های اطراف خصمانه بود و هیچ خارجی جرأت ورود به منطقه آنان را نداشت. با همه این احوال، قبایل شیحوح گونه مبهمی از وابستگی سیاسی به حکومت عمان و مسقط را پذیرفته‌اند. در سال ۱۸۳۶ سید سعید، سلطان مسقط، طی نامه‌ای به ملاحسین، نماینده سیاسی بریتانیا در منطقه، اقرار کرد که قبیله‌های شمال مسندم تابع شیوخ قاسمی (شارجه) هستند ولی خود آنان از تابعیت قاسمی‌ها سرپیچی دارند و بیشتر به حکومت مسقط متمایلند.^{۳۰} در گزارش مفصلی به دولت بریتانیا در تاریخ دوم ژوئیه ۱۹۰۲، سرگرد کاکس Major Cox خودگرایی شیحوح را تأیید می‌کند، ولی یادآور می‌شود که ورود او به سرزمین شیحوح تنها با نشان دادن نامه‌ای از سلطان مسقط عملی شده. در این گزارش، وی مردم شیحوح در بخش کرانه‌ای خاوری مسندم را چنین توصیف کرده است:

«این مردم وحشی‌ترین مردمی هستند که تاکنون دیده‌ام. هنگامی که کشتی (بخاری کوچک حامل وی) رَدپرست Redbreast به کرانه‌های آنان نزدیک شد، این مردم به پشت تپه‌ها گریختند. گرچه کشتی سه روز در آنجا لنگر انداخته بود، تنها دو تن از آنان را توانستیم به زور به عرشه بیاوریم... این مردم به عمر خود آدم سفیدپوست یا کشتی بخاری ندیده بودند...»^{۳۱}

هنگامی که نگارنده در دسامبر ۱۹۷۷ با احساسی آمیخته با بیم وارد «خسب» شد و ملیت ایرانی خود را بر مردم آن دیار آشکار ساخت، برخلاف انتظار، با خوش‌روئی مورد استقبال قرار گرفت، درحالی که خشونت شیحوح نسبت به دیگر مردمان بر هیچ پژوهنده در مسایل عمان شمالی، پوشیده نبوده و نیست. برای نمونه،

الف - بهارینه‌های بحرین

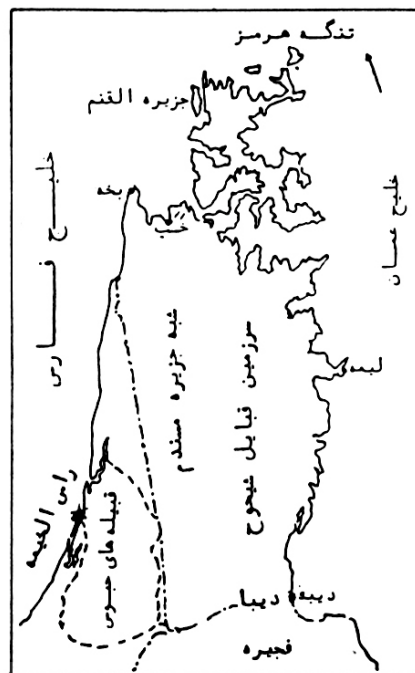
بومیان ایرانی‌الاصل بحرین (دریایی و کرانه‌ای) در مجموع «بهارینه» خوانده می‌شوند. اینان شیعی مذهبند و شمارشان در بحرین دریایی از پنجاه هزار فراتر می‌رود. شمار آنان در قطر، ابوظبی و عربستان سعودی - به دلیل نبودن سرشماری رسمی و آمار دقیق - ناشناخته است. بیشتر آنان، در سرزمین‌های یاد شده، میان عربان منطقه حل شده‌اند و به این دلیل، گاه از عربان شمرده می‌شوند. برخی دیگر، آنان را از مهاجران ایرانی روزگاران پیش از پیدایش اسلام می‌دانند.

ب - کمازره از کنفدراسیون شیحوح مسندم

چندتئوری درباره قبایل کنفدراسیون شیحوح در بخش شمالی کشور عمان «شمال شبه جزیره مسندم» وجود دارد. سرهنگ ویلسن Arnold T. Wilson آنان را «گروه کوچکی از نژاد سیاه» می‌داند که پیش از سامی نژادان عربستان، در آن دیار سکونت داشته‌اند.^{۳۲} کتاب «عمان»، از انتشارات دولت عمان، این مردم و مردم سراسر عمان را با ایرانیان از یک ریشه می‌داند و اشاره می‌کند که مردم کنونی شیحوح بازماندگان ساکنین اولیه منطقه هستند و از دیگر عربان تیره پوست‌ترند.^{۳۳}

در مقاله‌ای در ژورنال جغرافیایی، والتر داستال Walter Dastal نظر می‌دهد که مردم شیحوح از دو تیره اصلی هستند، یکی تیره عربی و دیگری تیره ایرانی. تیره عربی از یمن، و تیره ایرانی شیحوح - کمازره - در این مقاله از اصل بلوچ معرفی شده است.^{۳۵} درحالی که شاخه ایرانی کنفدراسیون شیحوح نماینده ساکنان بومی اصلی شبه جزیره مسندم و عمان شمالی است، گفته می‌شود که شاخه عرب این کنفدراسیون از جنوب خاوری شبه جزیره عربستان، در چند موج مهاجرتی، از یمن به این سرزمین وارد شده است. این امواج مهاجران زیر راهبری شخصی به نام «مالک بن فحم» در قرن دوم میلادی وارد مسندم شدند و از ریشه‌ای یگانه نبودند. منابع تاریخی عصر اسلامی، مانند تاریخ طبری و تاریخ مسعودی، ریشه همه قبایل عرب شبه جزیره عربستان و ماورای آن را از یمن می‌دانند.^{۳۶}

مردم شیحوح به زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند که در نخستین برخورد، به نظر می‌رسد آمیخته‌ای از زبان‌های فارسی و عربی است. درحالی که برخی از پژوهشگران این زبان را



میناب و جزایر قشم و هرمز از سوی سلطان مسقط در سال ۱۲۷۲ (۱۸۴۶) به گونه یک قرارداد شازنده ماده‌ای رسمیت یافت.^{۳۱} این قرارداد در بیستم شعبان آن سال به صورت فرمانی از سوی ناصرالدین شاه قاجار، خطاب به سید سعیدبن احمد سلطان عمان، صادر شد. براساس این قرارداد لقب «خان» به اسم سلطان افزوده شد و او، به موجب ماده نخستین قرارداد، به عنوان حاکم اجاره‌دار ولایت بندرعباس، به تبعیت دولت ایران درآمد. سلطان مسقط نیز، به دنبال این فرمان، با نگارش نامه‌ای رسمی به دربار قاجار، خود را تابع دولت ایران معرفی کرد.

هشت سال پس از آن (۱۸۵۴)، میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری، صدراعظم، به جنگ سلطان مسقط و حامیان انگلیسی وی شتافت و حکومت اجاره‌داری مسقطیان (عمانیان) را در بندرعباس و میناب و توابع سرنگون ساخت و آن مناطق را به حاکمیت مستقیم دولت ایران بازگرداند. آخرین رویدادی که بستگی سیاسی نزدیک عمان و ایران را یک بار دیگر به نمایش درآورد، عملیات نظامی ارتش ایران در اوایل دهه ۱۹۷۰ در عمان بود که به شکست کمونیست‌های جدایی‌خواه ظفار در سال ۱۹۷۵ انجامید.^{۳۲}

ایرانیان ساکن بخش جنوبی خلیج فارس

از میان ایرانیان بومی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، دست کم، دو گروه همچنان قابل تشخیص هستند؛ «بهارینه»‌های بحرین (دریایی و کرانه‌ای) و «کمازره» از کنفدراسیون شیحوح در شبه جزیره مسندم (عمان شمالی).

هنگامی که شیخ عیسی بن عبداللطیف، کارگزار سیاسی بریتانیا در مسندم، در سال ۱۹۳۰ خواست وارد منطقه شیحوخ شود و در امور آنان و رأس الخیمه دخالت کند، اخطارنامه‌ای از مقدم قبیله «کید» Kida از شیحوخ دریافت کرد که متن آن چنین است:

«السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. اما بعد، بر تو معلوم باد که... اکنون به تو هشدار می‌دهیم که تو و انگلیسیان... مواظب خود باشید. ما کاری به شما نداریم. به مرز و مایملک ما تجاوز نکنید... اگر به این مرز و منطقه تجاوز کنید، حتی یک نفر شما باز نخواهد گشت. با حمد و یاری خداوند و به حق شرف و آبرو سوگند که اعلام جهاد خواهیم کرد و هر کس را که به منطقه ما وارد شود خواهیم کشت و هیچ یک از آنان را نخواهیم گذاشت که سالم بازگردد. دولتی نیست که بر ما حکومت کند و ما به خودی خود مستقل هستیم... خون می‌خوریم و از آن ما را بیمی نیست... والسلام»^{۳۲}

تیره کمازره تا همین اواخر با تیره‌های عرب منطقه در ستیز مداوم بود. هنگامی که قدرت بریتانیا، در نیمه نخست قرن نوزدهم، به سود قاسمیان مسندم بود، کمازره و قبایل عضد مسندم کنفدراسیون شیحوخ را به وجود آوردند و این کنفدراسیون تا همین اواخر خود را مستقل می‌شناخت، در حالی که سرزمین آنان از نیمه قرن نوزدهم رسماً از آن سلطنت عمان و مسقط شناخته می‌شد. کنفدراسیون شیحوخ زندگی مستقل خود را، بر خلاف تقسیمات سیاسی که سبب پیدایش مرزهای سیاسی شبه جزیره مسندم در سال‌های دهه ۱۹۵۰ شد و سرزمین آنان رسماً در درون مرزهای کشور عمان و مسقط آن هنگام قرار گرفت، ادامه داد. در سال ۱۹۷۶ بود که بازدید سلطان قابوس، پادشاه عمان، از منطقه شیحوخ و استقبال مردم این قبایل از وی آشکار ساخت که کنفدراسیون شیحوخ حاکمیت کشور عمان را عملاً و رسماً پذیرفته است.^{۳۳}

مهاجران قرون میانه (میلادی)

عوامل اصلی حرکت گروهی مردم از داخل ایران به خلیج فارس در قرون میانه میلادی، مربوط به قوام گرفتن جامعه ویژه خلیج فارس می‌شود. با پیدایش دین اسلام جریان شکل‌گیری

جامعه ویژه خلیج فارس آغاز شد و مهاجرت از ایران و فلات داخلی عربستان به کرانه‌های خلیج فارس ادامه یافت. فراتر این که خلیج فارس به زودی تبدیل به مرکزی برای جنبش‌های سیاسی بر ضد خلافت عربی دمشق و بغداد شد. جنبش‌های خوارج، زنگیان، و قمرطیان از جنبش‌های شناخته شده‌تر این دوران است. از سوی دیگر، گسترش بازرگانی میان دو کرانه شمالی و جنوبی، بر عوامل تشویق‌کننده آمیزش فرهنگی افزوده شد. مهاجران جدید، رفته رفته میان ساکنان بومی و مهاجران دوران کهن جذب و حل شدند. موقعیت جغرافیایی نیز خلیج فارس را به قلب دنیای کهن کشاند. این عوامل توأم با تلاش‌های اقتصادی پر سود، مانند صید مروارید، گسترش مفهوم «جامعه خلیج فارس» را نیرومندتر می‌ساخت. چشمگیرترین جنبه‌های این جامعه ویژه، تحمل و آمیختگی ویژگی‌های نژادی و مذهبی؛ زبان ویژه که با آمیزش فارسی و عربی شکل می‌گرفت (آمیخته‌ای از این دو زبان، همراه با واژه‌هایی از زبان هندی، زبان سواحلی را به وجود آورد که هم‌اکنون در خاور آفریقا زنده است)؛ آیین و هنرهای ویژه که رفته رفته تفاوت‌های آشکاری با هر دو فرهنگ فارسی و عربی منطقه پیدا کرد.

از سوی دیگر، آخرین دوره حاکمیت ایران بر کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، میان قرن‌های شانزدهم و هیجدهم میلادی، و کنترل سرزمین‌های ایرانی کرانه‌های شمالی خلیج فارس از سوی حکومت مسقط،^{۳۴} همراه با نفوذ رو به گسترش قاسمیان مسندم در کرانه‌های جنوبی ایران در قرن نوزدهم^{۳۵} انگیزه‌های نوینی برای حرکت امواج انسانی از شمال و جنوب به سوی خلیج فارس بود.

ایرانیانی که در این دوران به آن سوی خلیج فارس رفتند و در آن دیار ساکن شدند، بیشتر به صورت قبیله درآمدند. از میان این گروه مهاجران ایرانی، می‌توان از قبیله‌های خماره، آل بوماهر، محره، آل علی، بنی حواله، برخی تیره‌های عجمان، و سرانجام، تیره قاسمی (قواسم - جواسم - قاسمیان) که از کرانه‌های جنوبی ایران به مسندم رفته و نزدیک سه قرن اخیر را بر بخش بزرگی از شبه جزیره مسندم (شارجه قدیم) حکومت کرده‌اند، نام برد. حکومت خانواده‌های قاسمی همچنان در شیخ‌نشین‌های شارجه و رأس الخیمه ادامه دارد.

مهاجران در قرون اخیر

مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های عربی خلیج فارس در قرون اخیر از هنگامی آغاز شد که

حکومت خانواده قاسمی در شارجه کهن، در میانه قرن نوزدهم، استحکام یافت و نفوذ آنان در شبه جزیره مسندم گسترش پیدا کرد. روابط ایلی آنان با قاسمیان بندر لنگه سبب تشویق گروهی از خانواده‌های ایرانی بخش‌های کرانه‌ای خلیج فارس، تنگه هرمز، و دریای عمان به مهاجرت به کرانه‌های آن سوی آب‌های خلیج فارس شد.

نخستین مهاجران این دوره از گروه بازرگانان بودند که ابتدا در شارجه اقامت گزیدند. خشک شدن تدریجی خور شارجه در آغاز قرن بیستم اهمیت بازرگانی آن سرزمین را کاهش داد^{۳۶} و بازرگانان ایرانی هم شارجه را ترک گفتند و به بندر گسترش‌یابنده دومی رفتند. مهاجرت ایرانیان به کویت و بحرین نیز در سال‌های واپسین قرن نوزدهم و سال‌های نخستین قرن بیستم، افزایش پیدا کرد.

درخور توجه است که هنگام زمامداری کریمخان زند در فارس (۱۷۷۹-۱۷۵۰) ایران توانست بندر بصره را از چنگ عثمانیان درآورد (۱۷۷۶). این رویداد سبب انتقال تلاش‌های بازرگانی بندر بصره به کویت شد. هنگامی که بصره، برای آخرین بار، در سال ۱۷۷۹ از

تصرف ایران خارج شد، بندر کویت اهمیت تازه خود را به عنوان مرکز بازرگانی جدیدی در خلیج فارس حفظ کرد. این اهمیت بازرگانی، همراه با ارتباط رو به گسترش میان کویت و استان‌های ایرانی خوزستان و فارس، سبب تشویق شماری از بازرگانان ایرانی به مهاجرت به کویت شد.

وضع سیاسی بحرین، در قبال حملات عمانیان، وهابیان، ترکان عثمانی و انگلیسیان در قرن نوزدهم، حکومت بحرین را به ایران، و بویژه به حکومت‌های بوشهر و لنگه در ایران، نزدیک ساخت. این دگرگونی سیاسی، مهاجرت گروهی از ایرانیان و اقامت آنان در مجمع‌الجزایر بحرین را تشویق کرد.

هنگامی که حکمرانان بحرین در دهه ۱۸۴۰ به عنوان حکومتی وابسته، روابط نزدیکی با ایران برقرار ساختند، نخستین مهاجران ایرانی دوران اخیر در آن دیار سکونت کردند. دومین موج مهاجران ایرانی به بحرین در دهه ۱۹۲۰ روانه آن سرزمین شد. دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی ایران در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، برخی خانواده‌های سنتی بخش‌های جنوبی ایران را به گذشتن از دریا و مهاجرت به کویت، بحرین، قطر و امارات متصلحه (امارات متحده عربی کنونی) تشویق کرد. تا سال ۱۹۴۵ سفر میان بندرهای ایرانی و بنادر کرانه‌های جنوبی خلیج

جاذبه نوینی برای مهاجرت گروه‌های بیشتری از ایرانیان به آن دیار شد. این موج مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس تا سال‌های نخستین دهه ۱۹۷۰ ادامه پیدا کرد ولی رونق اقتصادی ایران در آن دهه میزان مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را کاهش داد. از میان خانواده‌های مهاجر ایرانی در دوران اخیر، خانواده‌های بهبهانی و معاریف در کویت، جواهری و خنجی در بحرین، درویش در قطر، و گله‌داری در دوبی، به علت پیروزی‌های اقتصادی و اجتماعی چشمگیر شهرت بیشتری به دست آورده‌اند.

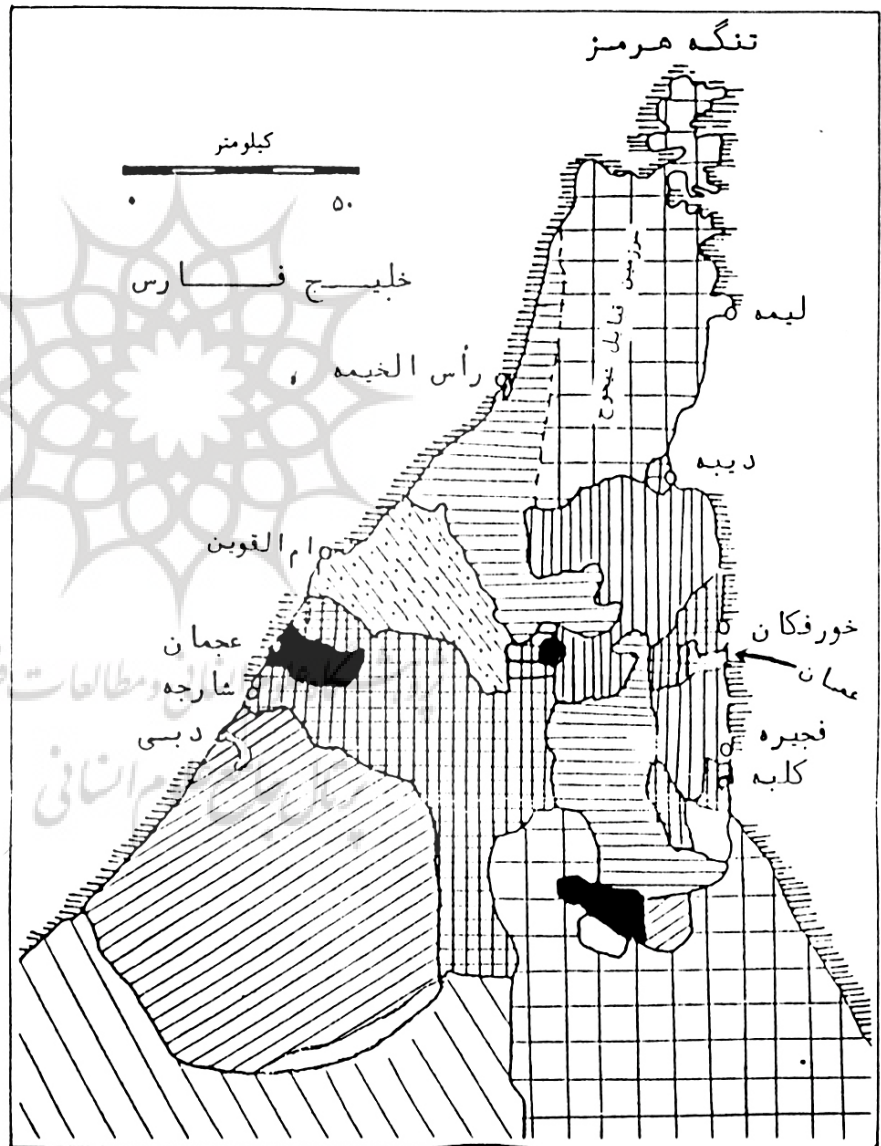
مهاجران ایرانی، همانند ساکنان ایرانی الاصل کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و مهاجران قرون میانه میلادی، با برخی درگیری‌های قومی و مذهبی در آن دیار، به ویژه در کویت، استان‌های خاوری عربستان سعودی، قطر و بحرین، روبرو شدند. درحالی‌که آن گروه که در دوبی و برخی امارات کوچک‌تر کرانه‌های مستند ساکن شدند، دشواری‌های کمتری را تجربه کردند.

گزارش سرشماری عمومی سال ۱۹۷۰ دولت کویت شمار ایرانیان مهاجر در آن سرزمین را ۳۹/۱۲۹ تن اعلام کرد که پنج درصد جمعیت ۸۰۰/۰۰۰ نفری آن شیخ‌نشین شمرده می‌شدند.^{۳۸} همزمان با هجوم مهاجران از کشورهای دیگر به کویت در دهه ۱۹۵۰، حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار تن از مهاجران ایرانی قدیمی‌تر تغییر ملیت خود را ضروری یافتند و برای حفظ موقعیت محکم اقتصادی - اجتماعی خود، ملیت کویتی اختیار کردند.^{۳۹} شمار ایرانیان مهاجر را در کویت در سال ۱۹۵۷ برابر با ۳۰/۷۹۰ تن، و در سال ۱۹۶۵ برابر با ۳۰/۷۹۰ تن نوشته‌اند که برابر ۹ درصد جمعیت کل آن سرزمین بوده است. این رقم، اگرچه در سال ۱۹۷۰ به ۳۹/۱۲۹ تن رسید، لکن بیش از پنج درصد کل جمعیت کویت نبود.^{۴۰}

از کل جمعیت ۲۱۷/۰۰۰ نفری بحرین در سال ۱۹۷۲،^{۴۱} ۳۵/۰۰۰ تن بهارینه (ایرانیان بومی آن مجمع‌الجزایر) بودند و شمار افراد قبایل عتوبی (بنی‌عتبه که خاندان حکومتی آل خلیفه - بحرین از آنان است) تنها ۵۰۰۰ تن برآورد شد. بقیه ۱۷۷/۰۰۰ تن مردم بحرین، مهاجر بودند که از آن میان ۳۷/۰۰۰ تن «غیر بحرینی» خوانده شدند. از این رقم، ۵۰۰۰ تن ایرانی به شمار آمدند که همچنان تابعیت دولت ایران را داشتند. درصد ایرانیان بحرین از ۸/۴ در سال ۱۹۴۱ به ۲/۳ در سال ۱۹۷۱ کاهش پیدا کرد.^{۴۲} این دگرگونی، از يك سو، ناشی از افزایش جمعیت غیر ایرانی

سرزمین‌ها، به ویژه در دوبی، انجامید. حکومت دوبی، در عمل، به مبادلات بازرگانی با کرانه‌های ایرانی وابسته شد و این دگرگونی، از سوی دیگر، سبب جوشش سیاست دوستانه ویژه‌ای نسبت به ایران و روابط نزدیک میان ایران و دوبی شد. پیروزی اقتصادی - اجتماعی مهاجران ایرانی در دوران اخیر حرکت موج‌های تازه‌ای از مهاجرت ایرانیان به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس را تشویق کرد. این امواج تازه مهاجرتی از دهه ۱۹۵۰، یعنی هنگامی که ایران دوران سیاسی - اقتصادی آشفته‌ای را طی می‌کرد، آغاز شد. رونق اقتصادی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰

فارس محدودیتی نداشت. در حقیقت پیوندهای اقتصادی و اجتماعی میان دو کرانه چنان نزدیک بود که اجرای هرگونه محدودیتی را غیر ممکن می‌ساخت. هر کسی از ساکنان کرانه‌های جنوبی خلیج فارس حق دریافت شناسنامه‌ای ایرانی (یا اجازه عبور از مرز) را داشت و می‌توانست به مدت نامحدود در ایران اقامت کند.^{۳۷} در سال یاد شده، ایران مقرراتی در زمینه عبور و مرور از مرزهای جنوبی وضع کرد و در سال ۱۹۵۹ محدودیت‌های ورود و خروج به اجرا گذارده شد. موفقیتی که نخستین گروه‌های مهاجر ایرانی در دوران اخیر در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس به دست آوردند، به چیرگی آنان بر اقتصاد آن



- | | | |
|---|--|---|
|  فجیره |  دبی |  ام القوین |
|  أبو ظبی |  شارجه |  رأس الخیمة |
|  عجمان |  عمان |  منطقه بیطرف |

بقیه از صفحه ۹
بحرین در آن سال ها و از سوی دیگر، ناشی از شرایط دشواری بوده که ادعای حاکمیت ایران بر بحرین پیش آورده و مهاجرت ایرانیان به بحرین را متوقف ساخته بود.

جمعیت دومی در سال ۱۹۷۳، ۱۰۰/۰۰۰ تن ذکر شد. از این رقم، ۸۰/۰۰۰ تن مهاجران غیر بومی اعلام شدند و از مهاجران غیر بومی، ۵۰ درصد را ایرانیان مهاجر دهه های اخیر دانستند.^{۲۳}

با پیدایش آثار رونق اقتصادی در ایران در دهه ۱۹۷۰، مهاجرت ایرانیان به کرانه های جنوبی خلیج فارس کاهش یافت و حتی مواردی از بازگشت داوطلبانه برخی مهاجران ایرانی مشاهده شد. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، محدودیت های تازه ای برای مهاجرت ایرانیان به کرانه های جنوبی خلیج فارس به وجود آمد، حال آنکه عمان و قطر روابط دوستانه دیرین خود را با ایران حفظ کردند و دومی همچنان بازرگانی پر رونق با ایران را ادامه داد. اشغال کویت از سوی عراقیان (اوت ۱۹۹۰ -

ژانویه ۱۹۹۱) سبب خروج نیمی از جمعیت دو میلیون نفری کویت از آن شیخ نشین شد. از این رقم، حدود ۵۰۰۰ خانواده ایرانی به ایران بازگشتند. بازگشت حکومت آل صباح به کویت در ژانویه ۱۹۹۱ اجرای سیاست نوینی را در برخورد با «مسأله جمعیت» آن سرزمین به دنبال داشته که شامل کاهش دادن جمعیت کویت تا یک میلیون است. اجرای این سیاست بازگشت خانواده های مهاجر ایرانی به کویت را دشوار ساخته است.^{۲۴}

● یادداشت ها

۱. بر همین اساس بود که در جریان بحران کویت (۱۹۹۱ - ۱۹۹۰) برخی محافل غربی استدلال می کردند که اگر قرار باشد به دلیل ادعاهای تاریخی، کشوری به کشور دیگر داده شود، و اگر قرار باشد به این دلایل کویت تحویل عراق گردد، نخست باید عراق به ایران تحویل شود.

2. Wilson, A. T., «The Persian Gulf», London 1928, p. 25.

3. Mojtahed - Zadeh, Pirouz, «The Changing World Order and the Geopolitical Regions of the Persian Gulf and Caspian - Central Asia», Uroevic Research Foundation, London 1992.

4. Wilkinson, J. C., «Water and Tribal Settlement in South - East Arabia», Oxford, Clarendon, 1977, p. 129.

5. Wilkinson, op. cit., p. 6.

6. «Oman'93», published by the Government of the Sultanate of Oman, Muscat 1993, p. 18.

۷. نگاه کنید به «توضیحی بر تاریخ دریانوردی و کشتیرانی در خلیج فارس و دریای هند»، نوشته پیروز مجتهدزاده، مجله خواندنیها، شماره ۷۰، سال ۳۵، تهران بهمن ماه ۱۳۵۴، صفحه ۲۲ تا ۲۴. همچنین نگاه کنید به «ایرانیان یکی از نخستین مردم دریانورد این سوی جهان بودند»، ماهنامه دانشمند، شماره ۱۵۳، سال سیزدهم، تهران تیرماه ۱۳۵۵، صفحه ۱۰ و ۱۳۱ تا ۱۳۴.

۸. تاریخ طبری، از محمدبن جریر طبری، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران ۱۳۵۲، صفحه ۴۶۲.

۹. مجتهدزاده، پیروز، «نگاهی به یک مثلث ژئوپولیتیک در خلیج فارس»، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی ۷۱-۷۲، سال هفتم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، صفحه ۱۴ تا ۱۹.

10. Wilkinson, J. C., «The Julanda of Oman», in the «Journal of Oman Studies, Vol. I, 1975, pp. 97-108.

11. Wilkinson, J. C., «Arab Settlement in Oman», D. Phil. thesis, Oxford University 1969.

12. Wilkinson, «The Julanda of Oman», op. cit, pp. 98-9.

۱۳. برای آشنایی بیشتر با شرایط سیاسی قبیله های شیحوح نگاه کنید به «کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس»، نوشته پیروز مجتهدزاده، ترجمه به فارسی از حمیدرضا ملک محمدی نوری، انتشار دفتر سیاسی و بین المللی، تهران ۱۳۷۲، صفحه ۱۵۲ تا ۱۶۴. برای آشنایی با آداب و سنن قبایل شیحوح نگاه کنید به «سرزمین قبیله شیحوح»، نوشته پیروز مجتهدزاده، ماهنامه دانشمند، سال سیزدهم، شماره ۱۴۶، آذرماه ۱۳۵۴، صفحه ۹ و ۱۱۰ تا ۱۱۳.

۱۴. تاریخ طبری، جلد یازدهم، صفحه ۲-۴۶۷۱.

۱۵. مجتهدزاده، پیروز، «شیخ نشین های خلیج فارس»، انتشارات عطانی، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۳۵.

16. Mojtahed - Zadeh, Pirouz, «Evolution of Eastern Iranian Boundaries», Ph. D. thesis, University of London, 1993.

۱۷. مجتهدزاده، پیروز، «شیخ نشین های خلیج فارس»، صفحه ۶-۳۵.

۱۸. همان منبع.

۱۹. مجتهدزاده، پیروز، «نگاهی به یک مثلث ژئوپولیتیک در خلیج فارس».

۲۰. لسان الملك سیهر، میرزا محمد تقی، «ناسخ التواریخ»، به ویرایش محمد باقر بهبودی، تهران ۱۳۵۳، جلد یکم، صفحه ۲۰۶.

۲۱. حکمت، علی اصغر، «تاریخ ایران در دوره قاجار»، تهران، صفحه ۱۸۱.

۲۲. برای آشنایی بیشتر با چگونگی این موضوع نگاه کنید به «عمان و اهمیت آن برای ایران»، نوشته پیروز مجتهدزاده، ماهنامه مسایل جهان، سال ششم، شماره

۵ و ۶، مرداد - شهریور ۱۳۵۷، صفحه ۵۱ تا ۷۰.

23. Wilson, op. cit., p. 22.

24. «Oman», published by the Government of Oman, Muscat 1976, p. 26.

25. Dastal, Walter, «The Shihuh of Oman», the Geographical Journal, No. 628, March 1972.

۲۶. «تاریخ مسعودی»، از ابوالقاسم علی بن الحسن المسعودی، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۲۴۰.

27. Skeet, Ian, «muscat and Oman», London 1974, p. 87.

28. «Oman», op. cit., p. 26.

۲۹. یادداشت های سفر نگارنده به عمان و مسندم در دسامبر ۱۹۷۷.

۳۰. مجتهدزاده، پیروز، «جغرافیای سیاسی شبه جزیره مسندم»، فصل نامه ره آورد، چاپ ایالات متحده، زمستان ۱۳۷۱، سال هشتم، شماره ۳۲، صفحه ۷۲.

31. Confidential Report of Major Cox to Lieutenant - Colonel Kembal, dated Muscat, July 2, 1902, Persia and Arabia Confidential, inclosure 2 in 1, FO 60/733, p. 3.

۳۲. نامه مورخ ۹ مارس ۱۹۳۰ از محمدبن سلمان، مقدم قبیله کیده، به خان بهادر شیخ عیسی بن عبداللطیف، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس

میان سال های ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۵، ترجمه از متن عربی، از اسناد، India Office Library and Records, L/AE series.

۳۳. مجتهدزاده، پیروز، «عمان و اهمیت آن برای ایران».

34. Reverent G. P. Badger's Letter to the Government of Bombay, June 5th 1861, FO 60/385

۳۵. برای آشنایی بیشتر با حکومت قاسمیان بندر لنگه نگاه کنید به «کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس»، فصل مربوط به جزایر تنب و ابوموسی.

36. Hay, R., «The Persian Gulf States», The Middle East Institute, Washington DC, 1959, p. 120.

37. Hay, op. cit., p. 148.

38. Population Census of Kuwait 1970.

۳۹. برای آشنایی بیشتر با چگونگی های آماری مربوط به وضع زندگی مهاجران ایرانی مقیم کرانه های جنوبی خلیج فارس، نگاه کنید به

Razavian, M. T., «Iranian Communities of the Persian Gulf», Ph. D. thesis, University of London 1975.

40. Population Census of Kuwait 1970.

41. Population Census of Bahrain 1972.

42. Razavian, op. cit., p. 308.

43. Statistics from the Municipality of Dubai 1973.

44. Echo of Iran, No. 35, Vol. xxxvIII, December 1990, p. 3.

